

تاریخ شرح تلاش آدمی برای کسب آزادی هاست

تاریخ هیچگاه نمی‌تواند برای خود پایانی بیابد؛ پایان آن تنها

بر اثر شکست و ناکامی و نابودی آدمی است.

(کارل یاسپرس)

تعریفهای بسیاری از تاریخ شده است که ما در این مختصر مروری گذرا بر بعضی از آنها خواهیم کرد. ولی اگر به کُنه تعریفها با تعمق و دیده‌ای واقع‌گرا نظر افکنیم خواهیم دید که تاریخ چیزی جز شرح تلاش آدمی برای کسب آزادیها نیست. این درسشت آدمی است که پس از رهائی از فضای محدود زهدان، مدام در تلاش رسیدن به آزادیهای تازه باشد؛ تلاشی که با توسل به گریه، خنده، حرکت و سخن گفتن آغاز می‌شود و به آموختن و کار کردن برای بهتر زیستن و مبارزه برای رسیدن به آزادیهای نداشته همچنان ادامه می‌یابد. او با ابداع نظامهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی گوناگون وسیله می‌سازد تا بهتر انتخاب کند چون به مرور درمی‌یابد که انتخاب جوهر آزادیست<sup>۱</sup> و هر انسانی که از این حق طبیعی خداداد بیشتر استفاده کند آزادتر است. اما نکته درخور تذکر اینست که برای آزادی محدود شده مشخصی متصور نیست تا با رسیدن به آن کار جستجوگر پر تلاش خاتمه یابد. آزادی مثل «تکامل» حد و مرزی ندارد و به بی‌نهایت می‌پیوندد. این که برای تاریخ پایانی فرض شود درست به این می‌ماند که برای پیشرفت و تکامل نهایی تصور کنیم. بحث پرشوری که چندی قبل پس از انتشار کتاب جنجال برانگیز آقای فوکویاما زیر عنوان «پایان تاریخ و آخرین انسان»<sup>۲</sup> درگرفت، به این علت بود که این متفکر آمریکائی ژاپنی الاصل پس از فروپاشی شوروی بر این گمان شده بود که دیگر معارضی برای نظام سرمایه‌داری بخصوص از نوع آمریکائی آن وجود ندارد و از این پس این نظام جهانگیر خواهد شد و

## نقدی بر نظریه پایان تاریخ

از: نسرين جهانگرد

تخریبی زرادخانه الکترو- لیزری آمریکا آگاه شود؛ ثانیاً يك مرجع صلاحیتدار بین المللی چون سازمان ملل متحد به این کار صورت قانونی دهد؛ و ثالثاً جهان در سایر مواردی که در آینده پیش خواهد آمد، مثل همین مورد، قیادت آمریکا را بپذیرد و مطمئن باشد که آمریکا در نقش يك رهبر جهانی قدرتمند و دموکرات غائله را پایان خواهد داد.

فوکویاما بعد فلسفی و تاریخی این طرح را ارائه می کند که سراپا حسابگری و ریزه کاریهای سیاسی است. او بر این ادعاست که «دموکراسی لیبرال» شکل نهانی حکومت در جوامع بشری است و درصدد پاسخگویی به این سؤال که: آیا در این سالهای پایانی قرن بیستم عاقلانه است که از تاریخ بشریت به عنوان يك کل منسجم و جهت دار که دارد بخش بزرگی از جامعه بشری را به سوی دموکراسی لیبرال می برد سخن بگوئیم؟ پاسخ وی به این سؤال مثبت است.<sup>۴</sup> قبل از اینکه دلالت او را شرح دهیم، باید دانست این نظر که تاریخ بشریت يك کل منسجم است نخستین بار از سوی ولتر فیلسوف بزرگ فرانسوی اظهار شد: «تمام اقوام عالم از کلدانی، چینی، یونانی و یهود اجزاء يك کل واحد بشمار می آیند که انسانیت باشد، معنی و هدف تاریخ هم عبارت است از پیشرفت و ترقی انسانیت»<sup>۵</sup> بدین گونه نزد ولتر (۱۷۷۸-۱۶۱۴) تاریخ عبارتست از سیر انسان از ظلمت خرافات و اوهام به روشنائی روزافزون خرد. اما این ترقی انسانیت آهسته و تدریجی است و ولتر مانع عمده آن را جنگ و تعصب می داند. فوکویاما دو دسته دلیل برای اثبات نظریه خود ذکر می کند که یکی جنبه اقتصادی دارد و دیگری فلسفی است و به قسمتی از نظریه هگل بستگی پیدا می کند که می توان آن را «مبارزه برای حیثیت» نامید.

دلایل دسته اول همانست که از قدیم برای مزیت لیبرالیسم ذکر کرده اند و بازار آزاد و رقابت مشروع مهمترین آنهاست ولی دلایل دسته دوم که مربوط به نشان دادن «ضرورت» دموکراسی است، به اندیشه هگل متکی است. تازگی کار فوکویاما آشتی دادن دو شیوه تعقلی است که مخالف یکدیگرند: لیبرالیسم انگلیسی و دیالکتیک هگلی. برای درک نظریه او توضیح مختصری درباره فلسفه هگل لازم است.

در فلسفه هگل «وجود» به نام ایده خوانده می شود. این ایده وقتی تمام واقعیت خود را احراز می کند که فعلیت و گسترش یابد. چنانچه فعلیت در مکان انجام گیرد «طبیعت» می شود و چنانچه در زمان گسترش یابد «روح».

تاریخ جهان عبارتست از گسترش یافتن روح در زمان، و چون جوهر و رسالت روح آزادی است، پس تاریخ چیزی نیست جز گسترش و پیشرفت خودآگاهی در آزادی. تمام دستگاه فلسفی هگل بر این سه پایه است: ایده، طبیعت، روح.

واقعیت متحرك عالم ایده است. طبیعت در طی مراحل تاریخی خود از جمادی، نباتی و حیوانی به انسان می رسد که در خودآگاهی وی ایده (به تعبیری - اراده خداوند) ادراک می شود. بدین گونه بین ایده و تاریخ پیوند و ارتباطی هست و هگل از این طریق به حکمت بالغه و مشیت الهی می رسد. هگل خاطر نشان می کند که تنها بوسیله «دولت» است که فرد آزادی می یابد.

البته قبل از او کانت هم بر همین عقیده بود، بدین معنی که هدف از ترقی را رسیدن به آزادیها می دانست، اما نه آزادی فردی وحشی که به آزادی دیگران تجاوز نماید بلکه آزادی انسان تربیت یافته که قانون آن را تضمین می کند.

کانت اضافه می کند با این همه چون این آزادی همیشه در معرض لجام گسیختگی است باید يك مرجع قدرت که دولت باشد آن را محدود کند و

سیستم دیگری همآورد آن نخواهد بود؛ در نتیجه، پیشرفت در محدوده همین سیستم انجام می گیرد و در واقع مبارزه برای یافتن نظامی بهتر متوقف خواهد شد. در سطور بعد خواهیم دید که برعکس، دنیا هم اکنون درصدد یافتن نظام دیگری است که جانشین دو سیستم قبلی (کاپیتالیسم و سوسیالیسم) کند.

## بهشت و شبه بهشت:

تاریخ پس از گذراندن دوران اسطوره ای، دوران تعقلی خود را آغاز می کند و انسان اندیشمند با شناخت خود به گذشته خویش و دنیای پیرامونی اش می اندیشد که از کجا آمده و به کجا می رود. پاسخ قطعی به این پرسش تا امروز به جز از جانب مذهبیین داده نشده، ولی فرضیه های بسیاری مطرح گردیده که هر يك درخور توجه است. مذهبیین از فلسفه خلقت آدم ابوالبشر و رانده شدنش از بهشت و تعیین تکالیفی برای فرزندان که انجام دادن یا ندادن آنها پاداش یا کیفر خواهد داشت شروع می کنند و به روزآوری می رسند که هرکس سزای اعمالش را خواهد دید.

آنچه فوکویاما درباره پایان تاریخ می گوید شباهتی نزدیک به نظریه تاریخی مذهبیین دارد، با این تفاوت که حوزه مذهب به قدرت و مشیت الهی مربوط است و حوزه نظریه فوکویاما به برتری ایالات متحده آمریکا شمالی، نیز، نیروی محرکه در مذهب «ایمان» است که دارندگان آن تا امروز با وجود نابرابریهای سیاسی و اقتصادی در مقابل قدرتهای قاهر جهان ایستادگی می کنند و دشنام تروریست بودن را می پذیرند و به حدی تشویش خاطر دشمنان می کنند که به عنوان جانشین اتحاد جماهیر شوروی سابق قلمداد می شوند. اما نیروی محرکه در غرب و بخصوص در آمریکا که مطمح نظر فوکویاما است، اقتصاد جهانی سرمایه داری انحصاری است که بر آن ردای لیبرالی پوشانده اند، چیزی که زیرنام جعلی دموکراسی لیبرال و بازار آزاد بزرگترین فجاج بشری را در مدت دو قرن مرتکب شده و لکه سیاهی به نام استعمار بر دامان تاریخ بشر نهاده است که او را به پایه ای فروتر از درنده ترین حیوانات تنزل می دهد. ارسطو می گوید انسان حیوان نیست چون گاهی بقدری بالاتر از حیوان است که در ردیف فرشتگان قرار می گیرد و گاهی چنان فروتر از حیوانست که حیوان از پذیرفتن او در رده خویش شرمسار می گردد. چقدر این نظر با واقع منطبق است.

برای شرح بیشتر نظریه فوکویاما باید او را شناخت. این فیلسوف اقتصاددان مدتی مشاور رسمی وزارت خارجه ایالات متحده بوده و کمی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نظریه اش را طی مقاله ای بیان کرده و سپس برای تسجیل آن کتابی تحریر نموده است. نتیجه آن که وی در نوشتن کتاب هدفمند بوده و آن را با حساب دقیق سیاسی همزمان با فروپاشی شوروی و طرح جرج بوش رئیس جمهوری وقت آمریکا به نام «نظم نوین جهانی»، انتشار داده است.

نظم نوین جهانی که هدف نهانی آن پیشوائی دموکراتیک نمای آمریکا بر جهانست و در واقع به گفته اکتاویویاز، نویسنده، شاعر و سیاستمدار مکزیکی، تشکیل امپراتوری دموکراسی آمریکا را طراحی می کند<sup>۳</sup> یکی از طرحهای شیطانی و درعین حال هوشمندانه يك مرد سیاسی است که روزی سازمان جاسوسی سیا را اداره می کرده. این طرح با تحريك و تشویق رهبر عراق به تصرف کویت آغاز شد و ماهرانه باروی برتافتن از او و صحنه آرائی جهان برضد او و سرانجام زیروزیر کردن عراق پیش رفت تا اولاد دنیا از قدرت

می‌داند. فوکویاما از آن جنبه دیالکتیکی که کوژو به نظریه هگل در کتاب خدایگان و بنده می‌دهد، دموکراسی لیبرال را بارندگی استنتاج می‌کند و در کمال مهارت آن را دلیل قاطعی در تأیید نظریه خود تلقی می‌نماید و سیستم اقتصادی سیاسی کنونی آمریکا را نمونه کامل آن دموکراسی می‌داند که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، سیستم دیگری هموار آن نخواهد بود.

لاجرم این پایان تاریخ است و انسانهای بهره‌مند از این سیستم هم آخرین انسان‌های متمم روزگارند. همانطور که اشاره کردیم این نظریه در واقع توجیه فلسفی و علمی طرح مزورانه و در عین حال مدبرانه رئیس‌جمهور سابق آمریکا است که می‌خواست برای آینده جهان نظم نوینی ابداع کند و نمونه آن را در جنگ جهانی کویت از جنگال عراق به جهانیان عرضه نمود - البته نه با صراحت بلکه با اشارت که بعداً به تفسیر درآمد.

**به سوی حکومت جهانی**، داعیه حکومت جهانی از سوی زعمای سیاسی و نظامی آمریکا نازگی ندارد. درست پس از پایان جنگ دوم جهانی اولین قدم در راه آن برداشته شد. پس از فاجعه هیروشیما که پیروزی متفقین تثبیت گردید و آمریکا برنده واقعی جنگ شناخته شد، در کنفرانس برتون‌وودز که در سال ۱۹۴۴ در حین جنگ تشکیل گردید و در آن برای اقتصاد آینده جهان تبادل نظر شد، دلار هم‌تراز طلا اعلام گردید و دول عالم که سابقاً بدهی‌های خود را فقط با طلا می‌پرداختند، توانستند آنها را با دلار هم پرداخت نمایند. این اولین گام به سوی جهانی شدن آمریکا بود. هرچند پس از مدتی کوتاه به علت افراط در دادن وام‌های بلاعوض سیاسی و هزینه‌های غیر لازم به خصوص هزینه کمرشکن جنگ ویتنام برابری دلار با طلا بر هم خورد، مع‌هذا آمریکا از حالت انزوای سابق بیرون آمد و به صحنه جهانی قدم نهاد.<sup>۱۰</sup> پس از این اقدام جهان شمولانه و بیرون راندن لیره استرلینگ از صحنه، دست‌اندازی به حوزه مستعمراتی انگلستان آغاز گشت که آشکارترین دخالت در حوزه نفتی خلیج فارس و بعداً میانجی شدن در اختلاف ایران و بریتیش پترولیوم در حکومت دکتر مصدق بود و سرانجام اقدام به براندازی مصدق و تشکیل کنسرسیومی که چهل درصد از سهام آن را شرکت‌های نفتی آمریکائی داشتند. آمریکا سپس با گسترش نفوذ خود در شرق سوئز و براندازی عبدالناصر و گشودن راه اسرائیل در قلب ممالک عربی و برپا کردن جنگ سرد با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، یکه‌تاز در براندازی کمونیسم در جهان شد و بالاخره با عنوان نمودن رشد و توسعه اقتصادی در لوای بازار آزاد و دفاع از حقوق بشر، آزادی و رفاه را به بشریت وعده داد. فوکویاما همه اینها را دموکراسی لیبرال می‌نامد و نقطه پایان بر تاریخ می‌نهد و بهشت سرمدی را که همانا ممالک متحده آمریکا است، به انسانها نشان می‌دهد.

آیا واقعاً این دموکراسی لیبرال است؟ پاسخ منفی است. این هم مثل کتابهای فوکویاما یک تبلیغ ماهرانه برای پوشاندن چهره یک سیستم غارتگری به نام کاپیتالیسم (سرمایه‌داری) است. امروز اروپا و آمریکا گرفتار بحران اعتماد، یعنی فراوانی پول و اعتبار ولی عدم جرأت برای سرمایه‌گذاری (استاک فلیش)،<sup>۱۱</sup> بی‌کاری روزافزون، کوچک کردن تأسیسات بزرگی چون جنرال موتورز و شرکت‌های بی‌ام و خودداری از سرمایه‌گذاری جدید هستند، چون آینده مهم و خطرگسترش تروریسم رو به فزونی است. اما تروریسم یک پدیده خلق الساعه نیست؛ دستاورد قدیمی غربیان در پیشبرد منافع استعماری در مدت دو قرن گذشته است که امروز گریبان‌گیر خودشان شده است.

کارتلها، تراستها و شرکت‌های چندملیتی امروز در پایگانی خود نام هزاران نفر را که به دست مزدوران حرفه‌ای ترور شده‌اند تا مانعی در سر راه رقابتهای

این در واقع همان فکر اصالت دولت است. این لجام گسیختگی به این علت است که انسان از یک سو تحت سیطره عقل است و از دیگر سو عقل گریز، و گرایش به آزادی وحشی دارد. این دو تمایل متضاد هرچند مایه تکاپو و ترقی آدمی است، ولی گهگاه موجب تصادم و درگیری نیز می‌شود در این جاست که دولت با توسل به قوانین موضوعه از آزادی دیگران حمایت می‌کند.<sup>۶</sup>

**تخطئه فلسفی**، اشاره کردیم که فوکویاما به ضرورت تاریخی دموکراسی اشاره می‌کند و در این اظهار متکی به قسمتی از فلسفه هگل که «ارج شناسی» نامیده شده، می‌باشد.

او مدعی است که حیثیت (پرستیژ) که انگیزه پیشرفت آدمی است همان ضرورت تاریخی است که دموکراسی لیبرال را هم پدید می‌آورد. فوکویاما می‌گوید تاریخ یک سلسله رویدادهای کور نیست، بلکه یک کل معنی‌دار است که در آن اندیشه‌های انسانی در مورد ماهیت نظم سیاسی و اجتماعی توسعه می‌یابد و شکوفا می‌شود. اگر ما در حال حاضر به جایی رسیده ایم که نمی‌توانیم دنیائی ذاتاً متفاوت با جهان کنونی تصور کنیم، بطوری که هیچ شاخصی هم امکان بهبود بنیادی نظم جاری را نشان نمی‌دهد، در این صورت باید این امکان را در نظر بگیریم که خود تاریخ هم ممکن است به پایان خود رسیده باشد. فوکویاما مانند هگل و مارکس معتقد است که تحول جوامع انسانی بی‌پایان نیست بلکه سرانجام پایان می‌پذیرد.

پایان تاریخ زمانی است که انسان به شکلی از جامعه انسانی دست‌یابد که در آن عمیق‌ترین و اساسی‌ترین نیازهای شدنی برآورده شود. برای هگل دولت لیبرال و برای مارکس جامعه کمونیستی (جامعه بی طبقه پرولتاریا) پایان تاریخ بود؛ یعنی اینکه احتمالاً تحول مهمی دیگر در نهادهای اساسی و اصول جاری پدیدار نخواهد شد. لاجرم دموکراسی لیبرال هم در این زمان تنها آرمان منسجمی است که مناطق و فرهنگهای متفاوت سراسر دنیا را به هم پیوند می‌دهد. نظر فوکویاما بر این است که یکی از علل جهانی شدن تمدن صنعتی رقابتهای «جنگی» بین ملل مختلف است، چون هر ملتی برای حفظ خود نیازمند دستیابی به تکنولوژی پیشرفته رقیب است. اگرچه جنگ منجر به نابودی کشورها می‌گردد، اما در عین حال آنها را وادار به پذیرفتن تمدن فنی مدرن و ساختارهای اجتماعی که لازمه آنست می‌کند.<sup>۷</sup> این اجبار به خرید وسائل مدرن جنگی و نهایتاً تمدن فنی مدرن ممالک جهان که جنبه «ضروری» پیدا می‌کند، به نظر فوکویاما همان میل به کسب حیثیت متخذ از فلسفه هگل است که انگیزه حرکت تاریخ به سوی دموکراسی لیبرال می‌شود.

ملاحظه می‌کنید که تحریف تا چه حد موزیانه و حساب شده است و چطور جنگ را ضروری قلمداد می‌کند و بقای زرادخانه آمریکا و فروش اسلحه را تسجیل می‌نماید. ولی هگل میل انسان به محترم شناخته شدن از سوی دیگران را وجه تمایز انسان از حیوان می‌داند و همین میل است که انسان را اجتماعی ساخته و برایش خواستی ضروری ایجاد کرده است، بطوری که می‌تواند از اشیایی چون مدال یا دست یافتن به پرچم دشمن به نحوی غرورآمیز خوشحال گردد. و همین میل است که او را به فداکاری در حد خویش را به خطر مرگ انداختن وا می‌دارد. اما این میل با گذشت زمان برخلاف نظر فوکویاما تلطیف می‌گردد و تبدیل به همدردی و تعاون با دیگران می‌شود؛ چنانکه این تمایل که در اثر مشهور هگل، «خدایگان و بنده»<sup>۸</sup> علت غلبه و امریت زورمندان بر ضعفا را بیان می‌دارد، بعدها در تفسیر الکساندر کوژو<sup>۹</sup> به دموکراسی لیبرال تبدیل می‌شود و در حکم سنتزی برای خدایگان و بنده درمی‌آید. نیچه فیلسوف آلمانی هم که از منتقدان جامعه لیبرال است، دموکراسی را نشانه پیروزی بنده در جدال تاریخی با خدایگان

تصمیمهای نهائی نیست بلکه نسبی است و قابل تجدیدنظر. هرچه در گذشته بوده قابل تغییر تازه است؛ چیزی که قطعی می نمود دوباره به صورت پرسش درمی آید. آنچه بود از نوروشن می شود که چیست - جسد مرده ای نیست - انسان متفکر هنوز خود در جریان این تحول قرار دارد، در میان تحولی که تاریخ است؛ او هنوز کار خود را به پایان نبرده است، از مبدأ و غایت هیچ نمی داند.

راهنمای ما در زندگی باید این تصمیم باشد که در تحقق بخشیدن به آزادی بکوشیم و این تصمیم را عامل صورت بخشیدن به آینده قرار دهیم، و در عین حال واقف باشیم که نمی دانیم این عامل چه آثاری در آینده پدید خواهد آورد. تفکر درباره آینده این نیست که آن را تابع ضرورتی آشکار بپنداریم، بلکه اینست که آینده را فضائی باز برای امکانها و احتمالات تلقی نمائیم. آن دموکراسی لیبرالی که تبدیل به امپراتوری دموکراسی گردد ماهیت خود را نابود می کند. کوشش جرج بوش و فوکویاما، کوششی عبث است. دموکراسی چنانچه با خویشتن خویش سازگار باشد، خواهان اتحاد همه بر پایه حقوق برابر است. ادعای حاکمیت مطلق زیر لوای دموکراسی، ناشی از نیروی خودنمایی و بی ارتباطی یا دیگرانست.<sup>۱۴</sup> فوکویاما با طرح نظریه پایان تاریخ و ارائه دموکراسی لیبرال آمریکا به عنوان نمونه ای که خودبخود با نظم نوین جهانی جرج بوش تقارن پیدا می کند، در واقع دم خروس را بیشتر نمایان ساخته است. خوشبختانه دنیا نه از طرح بوش استقبال کرده و نه خوشبینانه از کتاب فوکویاما. مردم جهان همچنان در تلاش کسب آزادیهای نو و گسستن قیدوبندهای کهنه سرمایه داری هستند که زیر پوشش دموکراسیهای کاذب هر روز به شکلی نو تحمیل می گردد.

### زیر نویس:

۱. چرا شوروی متلاشی شد، دکتر مهدی برهام، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۸۹-۹۰.
2. Francis Fukuyama, «The End of History and Last Man», 1992- New York.
۳. نظم نوین جهانی - آمریکائی، دکتر مهدی برهام، مجله دنیای سخن، تیر و مرداد ۱۳۷۱.
۴. پایان تاریخ و آخرین انسان، دکتر موسی غنی نژاد، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۶۳-۶۴، آذر و دی ۱۳۷۱.
۵. تاریخ در ترازو، زرین کوب، دکتر عبدالحسین، چاپ اول ۱۳۵۴، ص ۲۰۲.
۶. تاریخ در ترازو، ص ۲۱۶.
۷. از مقاله آقای دکتر موسی غنی نژاد - مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۶۳-۶۴، ص ۲۳.
۸. ترجمه دکتر حمید عنایت - انتشارات خوارزمی.
۹. الکساندر کوژو (Kojève, ۱۹۰۲-۱۹۶۸) مهاجر روس و مفسر فلسفه هگل که در مدرسه عالی مطالعات عملی پاریس فلسفه تدریس می نمود - از جمله شاگردان او رولرپوتنی - سارتر - رمون آرون در سال ۱۹۳۰ بودند - مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۷۹-۸۰.
۱۰. تورم و مشکل نامتعهدهان انقلاب، دکتر مهدی برهام، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۹۵-۹۶.
۱۱. بحران سرمایه داری و کشاکش نظم کهنه با نظم نوین جهانی، دکتر مهدی برهام، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۷۳-۷۴، مهر و آبان - ۱۳۷۲.
۱۲. اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۷۹-۸۰، مقاله فوکویاما و دموکراسی لیبرال نوشته نی دروین بیه ترز Nederveen Pieters - ترجمه پرویز صداقت.
۱۳. آغاز و انجام تاریخ، یاسپرس، ترجمه محمد حسن لطفی، انتشارات خوارزمی، ص ۳۲۸.
۱۴. یاسپرس، همان کتاب.

آنها نباشند ضبط کرده اند و عدد ترور شدگان بوسیله سیا و موساد و مافیا از حساب بیرون است. همه آنها حکایت از مشروعیت ترور در دستگاههای غرب دارد. آنها به غارتگری بی دردسر عادت کرده اند و ترور را محکوم می نمایند ولی به عمل و عکس العمل اعتقادی ندارند، فقط اطاعت و سکوت طلب می کنند. زان نی دروین بیه ترز، نویسنده مقاله فوکویاما و دموکراسی لیبرال<sup>۱۲</sup> درست می نویسد که آنچه بر سر زبانهاست ایده لیبرالی است نه رویه و عمل لیبرالی - حرف است ولی عمل چیز دیگری است. مثلاً معتقدند که جهان سوم و عقب افتادگی آن مربوط به نژاد، فرهنگ و مذهب است؛ اما مساوات طلبی آمریکای مدرن نشان دهنده ادعای دست یافتن به جامعه بی طبقه ای می شود که مورد نظر کارل مارکس بوده است.... در واقع این انعکاس نظری است که کوژو به خاطر آن مشهور شد یعنی نظری که آمریکای پس از جنگ را یک جامعه بی طبقه قلمداد می کرد - حتی چنین گفت که ایالات متحده به مرحله نهائی کمونیسم مارکسیستی رسیده است.

این دیگر ادعائی است فوق همه ادعاها که فقط قدرت تبلیغاتی آمریکا می تواند جسارت قبولاندنش را داشته باشد. اگر مارکسیسم گرفتار بحران بوده، لیبرالیسم نیز از دهه ۱۷۸۰ همین گرفتاری را داشته است. ببینیم به هنگام دوران سرمایه داری انحصاری، صنعتی شدن با رهبری دولت، دوره های کینزگرایی و اقتصاد هدایت شده پس از جنگ، لیبرالیسم در کجا بود؟ با صنعتی شدن در سایه رهبری دولتهای اقتدار طلب در کشورهای تازه صنعتی شده شرق آسیا و آمریکای لاتین و بالاخره گسترش نفوذ شرکتهای چندملیتی لیبرالیسم دیگر چه معنی می تواند داشته باشد؟ کوششی که فوکویاما در اشتی دادن دو سیستم متضاد کاپیتالیسم و سوسیالیسم می نماید و تا آنجا پیش می رود که به قول کوژو جامعه بی طبقه در آمریکا را همان جامعه بی طبقه مارکس قلمداد می کند، همه در توجیه طرح «نظم نوین» جهانی جرج بوش است که می کوشید دنیا را قانع کند تا قیادت جهانی آمریکا را بپذیرد. اما لیبرالیسم کجا و کاپیتالیسم انحصاری و جنگ طلب آمریکا کجا؟ این کارخانه های عظیم اسلحه سازی و فروش تحمیلی سلاح به ممالک عقب افتاده جهان تا به جان هم افتند و منافع سرشار آمریکا را تأمین نمایند، با دموکراسی لیبرال فاصله کیهانی دارد. به خلاف نظر فوکویاما که بر تاریخ نقطه پایانی می گذارد و برای سیستم سیاسی و اقتصادی فعلی آمریکا نظری نه در حال و نه در آینده نمی بیند، اندیشه چاره یاب بشری هم اکنون در حال یافتن سیستم جدیدی است که از فساد و تباهی دو سیستم تجربه شده سابق (کاپیتالیسم و سوسیالیسم) دور باشد. حالت انتظار کنونی جهان و رکود سرمایه گذاری به همین علت است و دیر یا زود موفق خواهد شد - همچنان که در اوج جنگ سرد، که چهل سال بشریت را در وحشت انفجار اتمی نگهداشت، بالاخره شخصیت هوشمندی چون گورباچف پیدا شد و به آن دیوانگی خاتمه داد. فوکویاما خوب می داند که تاریخ یعنی تحول نه تداوم - هر تداومی ماده و وسیله تاریخ است. از این رو این تصور در ذهن راه می یابد که زمانی پایان تاریخ و پایان انسانیت خواهد بود، همچنان که زمانی آغاز تاریخ بوده است. ولی آغاز و انجام چنان از ما دور است که برای ما قابل احساس نیست.<sup>۱۳</sup> انسان در طلب آزادی است، لاجرم مخالف وضع موجود و مدام در پی رهائی از قید و بندهاست.

یاسپرس درست می گوید که تاریخ در آگاهی من پایان نیافته است: من خود را برای آینده باز و آماده نگه داشته ام، حالت من حالت انتظار در جستجوی حقیقتی است. من هنوز آنچه را که هست نمی شناسم، بلکه می دانم در آینده به نحو کامل دانسته و شناخته خواهد شد. در این حالت حتی گذشته هم به پایان نرسیده و بسته نشده است بلکه هنوز زنده است و قاطعیت